

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وختامِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

حقیقت علم در کلام امام صادق علیه السلام

فقال:

«يا أبا عبد الله! ليس العلم بالتعلم؛ إنما هو نورٌ يقع في قلبٍ من يريد الله تبارك وتعالى أن يهديه. فإن أزدت العلم فاطلب أولاً في نفسك حقيقة العبودية، واطلب العلم باستعماله، واستفهم الله و يفهمك.»

امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» می فرماید: تصور نکن علم به فراگیری بعضی محفوظات یا رسیدن به بعضی نتایج علوم رسمی و ظاهری است، بلکه علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر که بخواهد او را هدایت کند، قرار می دهد.

مراد از نور علم در تشبیه با نور مادی

حال چرا امام صادق علیه السلام نسبت به علوم رسمی، علم اطلاق نمی کنند و علم را نور که به معنای انکشاف واقع است می دانند؟ واقع چیست و از چه

مقوله‌ای است؟

تصور ما از نور، جرقه‌های ظاهری در حالات از باب تشبیه معقول به محسوس است. تصور می‌کنیم وقتی امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید در دل انسان نور و روشنایی پیدا می‌شود شبیه چیزی است که در عالم حس برای انسان حاصل می‌شود؛ منظور این نیست. اطلاق نور بر نور مادی نیز به لحاظ ظهور و روشنایی و غیر مبهم بودن است. فردی که وارد اتاق تاریکی می‌شود، چون حقایق برای او مخفی و مجهول است با همه اشیاء موجود در آن برخورد و تصادم پیدا می‌کند، چون در این اتاق حقایق برای او مجهول و مخفی است؛ اما وقتی چراغ را روشن می‌کند، بین انسان و سنگ، بین جاندار و غیر جاندار فرق می‌گذارد، چون نور وجود دارد و همه حقایق خارجی برای او واضح و مشخص شده است.

حکایت مثنوی در منشأ عدم شناخت فیل هندوستانی

حکایت مثنوی در عدم شناخت فیل به جهت ظلمت و نبودن نور

در مثنوی آورده است که فیلی را از هندوستان آورده بودند و مردم به تماشای آن رفتند. هرکسی عضوی از اعضای آن حیوان را در تاریکی لمس کرد، و وقتی بیرون آمد تعریف متفاوتی ارائه داد. از آنجا که نور وجود نداشت تعاریف و برداشت‌ها نیز متفاوت بود: یکی فیل را به شکل ناودان، دیگری به شکل بادبزن و یکی هم به شکل ستون حس کرده بود.^۱ مولانا می‌فرماید:

^۱ مثنوی معنوی، دفتر سوم.

پیل اندر خانه تاریک بود عرضه را آورده بودندش هُنود

از برای دیدنش مردم بسی اندر آن ظلمت همی شد هرکسی

دیدنش با چشم چون ممکن نبود اندر آن تاریکی اش کف می‌بسود

آن یکی را کف به خرطوم او فتاد گفت همچون ناودان است این نهاد آن یکی را دست بر گوشش

رسید آن بر او چون بادبزن شد پدید

آن یکی را کف چو بر پایش بسود گفت شکل پیل دیدم چون عمود

آن یکی بر پشت او بنهاد دست گفت خود این پیل چون تختی بُدست

همچنین هریک به جزوی که رسید فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید

از نظر گه، گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد این الف

در کف هرکس اگر شمعی بُدی *** اختلاف از گفتشان بیرون شدی^۱

نتیجه آنکه چون هرکسی با برداشت‌های متفاوت خود به قضایا نگاه می‌کند، واقعیت‌ها متفاوت می‌نماید، نه اینکه آنچه هست متفاوت است. بنابراین، راه وصول به واقعیت آن است که انسان در قلب خود نور و ملاک برای تشخیص حق و باطل را داشته باشد.

عدم امکان اشتباه و پشیمانی در صورت وجود نورِ علم

اگر نور وجود داشته باشد امر مشتبه نخواهد شد. فردی که نور دارد از آنجا که از اوّل درست تشخیص داده، دیگر سال‌ها در راهی حرکت نمی‌کند که بعد پشیمان شود؛ اما کسی که نور ندارد چون از اوّل نور نداشته، آنقدر به بیراهه می‌رود و عمر خود را تلف می‌کند تا به بن‌بست برسد و آنوقت با خود می‌گوید: عجب! ما در این چند سال به دنبال چه کسی و در چه راهی و چه مطالبی بودیم؟! کسی که نور دارد، از آنجا که نورانی است حتی یک روز را هم به بیراهه نمی‌رود و هنگامی که خدمت مرحوم آقای حدّاد و مرحوم علامه طباطبایی می‌رسد، از همان لحظه اول می‌شناسد که این مرد، مرد حقّ است. میزان چنین فردی به واسطه حقّ می‌گردد و شاهین ترازویش در اعتدال قرار می‌گیرد؛ اما بقیه به ظاهر خصوصیات

در کف هرکس اگر شمعی بُدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

^۱ مثنوی معنوی، دفتر سوم.

و حالات افراد نگاه می‌کنند و سرمست به دنبال او حرکت می‌کنند و ناگهان به بن‌بست می‌رسند.

بر این اساس است که می‌فرمایند باید ملاک و شاغول نور را در دست داشته باشید و به عبادات اشخاص نگاه نکنید که با توجه به این وسائط نمی‌توانید به واقعیت و حقیقت برسید.

روایت شگفت‌انگیز امام سجاد علیه‌السلام در اصناف مدعیان تربیت و معیار شناخت

ولی خدا

در کتاب شریف معاد شناسی روایتی در این معنی که نباید به عبادت و رفت‌وآمد فرد در بین مردم و حُسن سلوک و رفتار شخص نگاه کرد که امکان ظاهر سازی و فریب در تمام این موارد وجود دارد، نقل شده است. امام سجاد علیه‌السلام در این روایت می‌فرمایند:

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسَّنَ سَمْتَهُ وَ هَدِيَهُ وَ تَمَاوَتَ فِي مَنْطِقِهِ وَ تَخَاضَعَ فِي حَرَكَاتِهِ، فَرُويِدًا لَا يُعْرَنُّكُمْ! فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَعِجْزُهُ تَنَاوُلُ الدُّنْيَا وَ رُكُوبُ الْحَرَامِ مِنْهَا لِضَعْفِ نَيْتِهِ وَ مَهَانَتِهِ وَ جُبْنِ قَلْبِهِ. فَتَصَبَّ الدِّينَ فَحَا لَهَا فَهوَ لَا يَزَالُ يَخْتَلُ النَّاسَ بِظَاهِرِهِ فَإِنْ تَمَكَّنَ مِنْ حَرَامٍ إِقْتَحَمَهُ.

وَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ فَرُويِدًا لَا يُعْرَنُّكُمْ! فَإِنَّ شَهَوَاتِ الْخَلْقِ مُخْتَلِفَةٌ؛ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يَنْبُو عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ وَ إِنْ كَثُرَ وَ يَحْمِلُ نَفْسَهُ عَلَى شَوْهَاءٍ قَبِيحَةٍ فَيَأْتِي مِنْهَا مُحَرَّمًا.

فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعِفُّ عَنِ ذَلِكَ، فَرُويِدًا لَا يُعْرَنُّكُمْ حَتَّى تَنْظُرُوا مَا عُقْدَةُ عَقْلِهِ؛ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ تَرَكَ ذَلِكَ أَجْمَعُ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَى عَقْلِ مَتِينٍ، فَيَكُونُ مَا يَفْسِدُ بِجَهْلِهِ أَكْثَرَ مِمَّا يَصْلِحُهُ بِعَقْلِهِ.

فَإِذَا وَجَدْتُمْ عَقْلَهُ مَتِينًا فَرُويِدًا لَا يُعْرَنُّكُمْ حَتَّى تَنْظُرُوا أَمَعَ هَوَاهُ يَكُونُ عَلَى عَقْلِهِ

أَمْ يَكُونُ مَعَ عَقْلِهِ عَلَى هَوَاهُ، وَ كَيْفَ مَحَبَّتُهُ لِلرَّئِاسَاتِ الْبَاطِلَةِ وَ زُهْدُهُ فِيهَا؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ
(خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ)؛^١

يَتْرُكُ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا وَ يَرَى أَنَّ لَذَّةَ الرَّئِاسَةِ الْبَاطِلَةِ أَفْضَلُ مِنْ لَذَّةِ الْأَمْوَالِ وَ النَّعْمِ الْمُبَاحَةِ الْمُحَلَّلَةِ،

فِيَتْرُكُ ذَلِكَ أَجْمَعَ طَلَبًا لِلرَّئِاسَةِ حَتَّى

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ)^٢

فَهُوَ يَخْبِطُ خَبْطَ عَشَوَاءٍ يُوَقِّدُهُ أَوَّلَ بَاطِلٍ إِلَى أَبْعَدِ غَايَاتِ الْحَسَارَةِ. وَ يَمِدُّهُ رَبُّهُ بَعْدَ طَلَبِهِ لَهَا لَا

يَقْدِرُ عَلَيْهِ فِي طَعْيَانِهِ؛ فَهُوَ يَجِلُّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ يَحْرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، لَا يَبَالِي مَا فَاتَ مِنْ دِينِهِ إِذَا سَلِمَتْ لَهُ الرَّئِاسَةُ

الَّتِي قَدْ شَقِيَ مِنْ أَجْلِهَا. فَأَوْلَئِكَ الَّذِينَ

(غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ)^٣ (وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا).^٤

وَلَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَ قُوَاهُ مَبذُولَةً فِي رِضَى

اللَّهِ، يَرَى الذُّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِي الْبَاطِلِ. وَ يَعْلَمُ أَنَّ قَلِيلًا مَا يَحْتَمِلُهُ مِنْ صَرَائِهَا يُؤَدِّيهِ

إِلَى دَوَامِ النَّعِيمِ فِي دَارٍ لَا تَبِيدُ وَ تَنْفَدُ؛ وَ أَنَّ كَثِيرًا مَا يَلْحَقُهُ مِنْ صَرَائِهَا إِنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ يُؤَدِّيهِ إِلَى عَذَابٍ لَا انْقِطَاعَ

لَهُ وَ لَا يَزُولُ.

فَذَلِكُمْ الرَّجُلُ نِعَمَ الرَّجُلِ، فِيهِ فَتَمَسَّكُوا وَ بِسُنَّتِهِ فَاقْتَدُوا وَ إِلَى رَبِّكُمْ فَتَوَسَّلُوا؛ فَإِنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ

دَعْوَةٌ وَ لَا يَحْيَبُ لَهُ طَلِبَةٌ.

«اگر مردی را ببینید که طریقه و روش او نیکوست و گفتار خود را آهسته و آرام نموده و

سخن خود را ضعیف و ملایم نشان دهد و در کارها و حرکاتش خود را خاضع و فروتن جلوه دهد،

فوراً به او گرایش پیدا نکنید! دست نگاه دارید، توقف کنید که شما را گول نزند؛ زیرا چه بسیار کسانی

هستند که به

^١ سوره حج (٢٢) آیه ١١.

^٢ سوره بقره (٢) آیه ٢٠٦.

^٣ سوره فتح (٤٨) آیه ٦.

^٤ سوره احزاب (٣٣) آیه ٥٧.

علت سستی نیت و پستی هویت و ترسو بودن دلشان از رسیدن به دنیا و ارتکاب کارهای حرام عاجز مانده‌اند. و بدین جهت دین را دام وصول به دنیا و وسیله صید وصول به مادیات و شهوات قرار می‌دهند؛ مردم را به ظاهر آراسته خود می‌فریبند و چنانچه به چیز حرامی دست یابند با تمام مشقت و تکلف خود را بدان می‌رسانند و دست می‌آلایند.

و اگر دیدند که آن مرد از مال حرام اجتناب می‌ورزد و دست بدان نمی‌آلاید، پس باز صبر کنید و در گرایش به او مبادرت نکنید که شما را فریب ندهد! چون خواسته‌ها و تمایلات نفسانی مردم مختلف است؛ زیرا که چه بسیاری از مردم از به دست آوردن مال حرام گرچه فراوان باشد دوری می‌کنند، ولیکن اراده خود را از راه زنا و اعمال شنیعه باز نمی‌دارند، و نفس خود را بر ورود بر یک زن زشت کریه‌المنظر فرود آورده و از راه حرام با او آمیزش می‌کنند.

و اگر آن مرد را چنین یافتید که از این عمل زشت هم دوری می‌کند، باز شکبیا باشید و در گرایش به او شتاب نکنید، که مبادا شما را گول زند! تا خوب بنگرید که گره و بستگی عقلانی او چطور است و مرکز تصمیم‌گیری تفکیری او چگونه است؛ چون بسیاری از مردم هستند که از روی آوردن به دنیا و ارتکاب محرمات و وصول به اموال حرام و اعمال آمیزشی جنسی خودداری نموده و عفت به خرج می‌دهند، ولیکن دارای عقل متین و فکری استوار نیستند و بنابراین مفسده کارهایی را که انجام می‌دهند بیش از مصلحت آن است، چون بر پایه جهالتی که دارند مفسده‌ای می‌آفرینند بیشتر از مصلحتی که پدیده عقل و درایتشان است.

و اگر عقل او را نیز متین و استوار یافتید، باز زود اقدام بر پیروی و تبعیت نکنید! تا آنکه او را بنگرید که آیا با هوای نفس خود متحد شده و علیه عقلش قیام کرده است و یا آنکه با عقلش متحد شده و باهم علیه هوای نفس اماره به پا خاسته‌اند. و دیگر ببینید که آیا نسبت به ریاست‌های باطله دنیویه اشتیاق و رغبت دارد یا آنکه بی‌رغبت و میل است؛ چون در میان توده مردم افرادی یافت می‌شوند که هم دنیا و هم آخرت، هر دو باخته‌اند؛ دنیا را برای

وصول به دنیا ترک گفته‌اند و پنداشته‌اند که لذت ریاست‌های باطل از لذت اموال حرام و نعمت‌های مباح و حلال بیشتر است، و بنابراین برای نیل به ریاست‌های باطل از همه اینها گذشته‌اند. و اگر به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! مقام خودخواهی و عزت کاذب، او را به گناه می‌کشد پس جهنم برای او بس است و حقاً بد محل آرامشی است. این چنین فردی چون آدم یک‌چشمی، پیوسته در امور بدون بصیرت و درایت است و اولین گامی که به باطل بردارد، او را به آخرین مراتب خسران و زیان می‌کشاند. و پس از آنکه نمی‌تواند به منویات خود برسد، پروردگارش او را در طغیان و سرکشی ممتد می‌برد؛ و در این صورت آنچه را که خدا حرام کرده است حلال می‌شمرد و آنچه را که خدا حلال کرده است حرام می‌شمرد. و اگر ریاست باطلش که به دنبالش می‌رود و برای وصول به آن خود را به مهالک انداخته و به شقاوت رسانده است سالم بماند، باکی در از بین رفتن دینش ندارد؛ پس این افراد کسانی هستند که خدا بر آنها غضب نموده و به آنان صلاهی دورباش زده و عذاب ذلت‌آمیز و تحقیرانگیز برایشان مهیا ساخته است.

ولیکن مرد، تمام مرد، نیکومرد آن کسی است که هوای نفس و درخواست خود را تابع امر خدا نموده است و قوای خود را در راه رضای خدا مبدول داشته است؛ و ذلت را با وجود داشتن حق، به عزت ابدیه نزدیک‌تر می‌یابد از عزتی که با باطل به دست می‌آید. و به یقین می‌داند که گرفتاری‌های کم و ناچیز دنیا که برای رضای خدا آنها را تحمل می‌کند، او را به دوام نعمت‌های ابدیه خداوند در بهشتی که خرابی و فناء و نیستی ندارد خواهد رسانید؛ و نیز می‌داند که اگر از هوای نفس امّاره خود پیروی کند، بسیاری خوشی‌هایی که در دنیا می‌برد او را به عذاب ابدیه خداوند که زوال و انقطاع ندارد خواهد کشانید.

پس بنابراین بدانید که مرد تمام عیار چنین مردی است، مرد نیکو و پسندیده و استوار چنین مردی است؛ پس حتماً به او تمسک کنید! و به رویه و منهاج

و سیره او اقتدا نمایید! و به وسیله او به سوی پروردگارتان متوسل شوید! چون درخواست و دعای او رد نمی شود و طلب و خواهش او دچار حرمان نمی گردد.^۱

سخن جذاب، ارتباط خوب، حسن سلوک و علم و اطلاعات، همه وسائط و ادواتی است که یک شخص باید برحسب موقعیتش برای نفوذ در دل یک طیف داشته باشد، ولی اینها فایده ندارد؛ لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْعُلْمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَن يَرِيْدُ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.»

شرح و تفسیر آیه أنزل من السماء ماء فسالت أودية بقدرها

آیه ذیل، مسائل و جریاناتی را که در عالم دنیا اتفاق می افتد، بسیار عجیب، باز و روشن می کند؛ می فرماید:

(أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدْرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ جَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ)^۲

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد و هر وادی و محلی به اندازه ظرفیت خودش از آن بهره مند و پر گردید. در اثر جریان سیل، بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را پوشانید. و از آنچه را که مردم در آتش بر آن می دهند و آتش را بر آن مشتعل می کنند تا زینتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یک چنین کفی بر روی آن پدیدار می شود. خداوند این چنین حق و باطل را در هم می آمیزد؛ پس کف به مرور زمان از بین می رود و نابود می شود، ولی آنچه

^۱ معادشناسی، ج ۷، ص ۳۱۷، به نقل از الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

^۲ سوره رعد (۱۳) آیه ۱۷.

برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند در روی زمین باقی می‌ماند؛ خداوند این طور

مثل‌هایی می‌زند.»

این آیه دقیقاً حقیقت توحید را در تمام مظاهر کثرت می‌نمایاند و می‌فرماید: کف و حباب سیل مدت کوتاهی بر روی آن قرار می‌گیرد و اگر بعد از یک ساعت انسان نگاه کند دیگر کفی نمی‌بیند و همه از بین می‌رود؛ اما خود آب در جای خود باقی است. علوم مختلفی مثل طبابت، ریاضیات، شیمی، هندسه و معماری نیز در این عالم وجود دارد و از هر کدام اینها کاری برمی‌آید که از دیگری بر نمی‌آید؛ اما این علوم یک جنبه ظاهری و علمی دارند.

این علوم، در جنبه ظاهری با یکدیگر تفاوتی ندارند. علم طبابت، مسئولیت تشخیص مرض و مداوای آن را دارد و به تجربه که مبنای این علم است ثابت گردیده که چه دارویی برای درمان چه مرضی مناسب و مفید است. علم فقه، مسئولیت بیان افعال مکلفین را از حیث حلال یا حرام، مستحب یا مکروه بودن عهده‌دار است. علم فلسفه، مسئولیت شناخت واقعیت و حقیقت وجود و هستی را دارد و به پاسخ از اینکه آیا ماهیت اصیل است یا وجود، ارتباط بین مخلوق و خالق به چه کیفیتی است، خالق که مجرد است چگونه مخلوق مادی دارد، چه پیوندی بین ماده و مجرد برقرار است، می‌پردازد. خلاصه آنکه هر علمی متکفل کار منحصر به خود می‌باشد و این همان (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً) است. علمی که بر انسان نازل می‌شود، از ناحیه خداوند است. کسی نمی‌تواند بدون وجود حافظه، استعداد، حدت ذهن و امکانات خارجی، و نیز با وجود موانع خارجی چیزی یاد بگیرد. فرضاً اگر کسی آمادگی کامل داشته باشد ولی کتاب و استاد نداشته باشد باز فایده ندارد؛ همه این شرایط و توفیقات برای انسان از مبدأ اول و ملاً اعلی می‌آید و این همان (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) می‌باشد. علم طب و پزشکی حق و صحیح است و در آن شکی وجود ندارد؛ زیرا این

علم به نتیجه رسیده است، گرچه نسبت به آن مقداری که هنوز دست نیافته میلیون‌ها فرسنگ فاصله دارد.

کلام مرحوم علامه طهرانی در عجز بشر از وصول به تمام واقعیات در علم طب

روزی بنده در بیمارستان خدمت مرحوم والد عرض کردم: «آقا! به نظرم علم پزشکی نسبت به واقعیات وجود انسان یک‌درهزار هم نرسیده است.» ایشان فرمودند: «یک‌درمیلیون نرسیده است!»

اخبار مرحوم انصاری از تأثیر شگفت علفی بی‌مقدار در درمان بیماری‌ها

مرحوم آقای انصاری روزهای جمعه با دوستانشان به بیرون همدان می‌رفتند و عصر برمی‌گشتند. روزی مرحوم آقای بیات^۱ رحمة الله علیه یار غار و از دوستان قدیم و ملازمین ایشان در حضور بنده به مرحوم آقا می‌گفتند:

با مرحوم آقای انصاری از کنار جوی آبی می‌گذشتیم؛ علفی کنار جوی آب بود. ایشان با پیشان به علف زدند و گفتند: «فلانی، این علف درمان هفتاد مرض غیرقابل‌علاج است، اما مصلحت الهی تعلق نگرفته مردم از آن اطلاع پیدا کنند؛ چون کار عزرائیل کساد می‌شود!»

عمر طولانی امام زمان علیه‌السلام براساس علم است نه اعجاز

اینکه امام زمان علیه‌السلام هزار و چهارصد سال عمر دارند، به اعجاز نیست؛ حضرت به این علوم اطلاع و اشراف دارند و استفاده می‌کنند! من باب‌مثال در هنگام

^۱ خداوند به ایشان توفیق داد و عنایتش شامل حال شد و الحمدلله با دست پر از این دنیا رحلت نمودند.

خستگی از غذایی استفاده می کنند که دیگر هیچ نیازی به اعمال قوه ولایی و خروج از قوانین طبیعی نباشد، و این امری ساده و بدیهی است که اگر ما یک صدم آن را بدانیم، عمر نوح می کنیم. بنابراین واقعیت یک علم عبارت است از جرقه هایی که در ذهن یک پژوهشگر در حین تحقیق وارد می شود و او را به یک مرتبه بالاتر می رساند. این جرقه و نقطه وصل یک مرتبه به مرتبه بالاتری که به ذهن احدی خطور نکرده، همان (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) است؛ «ما آب را از آسمان فرو فرستادیم.»

آب، همان جرقه های ذهنی مکتشفین برای صعود به یک مرتبه بالاتر و انکشاف یک پدیده است، و نیز (فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ بِقَدْرِهَا) همان ذهن افراد به مقدار پر شدن از آن جرقه می باشد. منشأ در عبارات: «این حکم و فتوا را استنباط کردیم و به این نتیجه رسیدیم»، همان (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ بِقَدْرِهَا) می باشد که ظروف هر یک از فقهاء و فلاسفه را براساس مراتبشان سیراب می نماید.

اما نکته مهم این است که انسان از حقیقت در ورای این نزول غافل است؛ مثلاً به طبیب مراجعه می کند و او شرح می دهد که علم پزشکی راه درمان این بیماری را پیدا و ثابت کرده است و برآن اساس نسخه می دهد و فرد درمان می شود، ولی او با خود می گوید طبیب باتجربه ای است که مرا درمان کرد و دیگر این حقیقت که خدا در مغز پزشک انداخته که آن دارو را بنویسد، ناپیدا است. ما زبَدِ روی آب و کارهای خارجی را می بینیم و از آنچه در باطن زبَد در جریان است، غافلیم. لذا حمد و ستایش و شکر و لطف خود را سزاوار طبیب و مهندس می دانیم، و در تقدیرها از لطف طبیعی که والده ما را از مرگ حتمی نجات داد و یا مهندسی که فلان ساختمان را برای ما ساخت، تشکر می کنیم.

«مرگ حتمی» کدام است و این حرف ها چه معنایی دارد؟! مگر عزرائیل دست

روی دست گذاشته است؟! بنابراین در واقع توجه به سمت زبد و حباب و پُف و خاروخاشاک رفته است؛ حبابی که نشان می‌دهد بزرگ است و به این طرف و آن طرف حرکت می‌کند، ولی در داخل آن فقط هواست و با یک سوزن از بین می‌رود؛ لذا می‌فرماید: (فَأَمَّا الرَّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً). حال که این طور است، خداوند هم این طبیب را به حال خود رها نمی‌کند و خود او را به بیماری مبتلا می‌کند تا اگر می‌تواند خودش را درمان کند.

حکمت ابتلای ابن سینا به بیماری قولنج

میزان نبوغ ابن سینا در امر طبابت (ت)

ابن سینا بزرگ‌ترین طبیب نابغه بود^۱ و از میان جمیع امراض نسبت به درمان ناراحتی قولنج^۲

^۱ نقل است که ابن سینا نه تنها با گرفتن نبض مرض را تشخیص می‌داد، بلکه اگر نخعی را به نبضی وصل می‌کردند، آن را می‌گرفت و بیماری را تشخیص می‌داد. گرچه ممکن است این قضیه اغراق باشد، ولی ایشان از نظر حدس بسیار قوی بوده است. *

درست یا غلط، می‌گویند روزی نخعی را به دست گربه‌ای بستند و به‌عنوان اینکه مریض است، آن را به دست ابن سینا دادند و گفتند: «بیماری این مریض چیست؟» ابن سینا گفت: «داروی او دو سیر گوشت و دو موش است.»

(*) جشن‌نامه ابن سینا، ج ۲، ص ۴۱۸.

(*) (جشن‌نامه

ابن سینا، ج ۲، ص ۴۱۸.

^۲ به ناراحتی خاص معده و پیچش روده، که ممکن است به انسداد روده منجر شود، قولنج گفته می‌شود.

*** برای انسداد

هیچ چاره‌ای نیست و امروزه با عمل جراحی آن را درمان می‌کنند.

*** لغت‌نامه

دهخدا، ماده «قولنج»:

«قولنج مرضی است دردناک معده را که با آن خروج فضولات بدن و باد، سخت و مشکل می‌شود. این کلمه معرب است. (از اقرب‌الموارد)

دردی که غفلتاً در ناحیه شکم خصوصاً نواحی مجاور به قسمت‌های مختلف قولون‌ها حاصل شود و در صورت شدت ممکن است به مرگ منتهی گردد. عارضه قولنج به‌طور کلی مربوط به ضایعات قسمت‌های مختلف احشاء است؛ و ممکن است مربوط به عفونت یا سوراخ شدن آپاندیس باشد که در این صورت دردها بیشتر در ناحیه تحتانی راست شکم و حول وحوش ناف است؛ و ممکن است مربوط به انسداد کیسه صفراوی یا ضایعات کبدی باشد که باز دردها در طرف راست شکم و قسمت‌های زیر حجاب حاجز و نواحی ستون فقرات احساس می‌شود. همچنین قولنج ممکن است

تبحر بیشتری داشته است. اما اینکه خداوند او را به مرض قولنج مبتلا کرد و بعد از یک هفته از دنیا رفت،^۱ همان (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً) است. مگر تو نبودی که می‌گفتی من این مرض را درمان می‌کنم و کسی مانند من نیست، حال خودت را به همین مرض مبتلا می‌کنیم تا مردم بدانند که خود ابن‌سینا هم مانند حباب و کف است و از خود هیچ ندارد که نتوانست خود را درمان کند.

مولانا می‌فرماید:

چون قضا آید طیب ابله شود *** وان دوا در نفع هم گمره شود
کی شود محجوب ادراک بصیر *** زین سبب‌های حجاب گول گیر
اصل بیند دیده چون اکمل بُود *** فرع بیند چون که مرد احوال بود^۲
در اینجاست که وقتی حکم الهی می‌آید و بیمار می‌میرد، آن وقت طیب

به سبب ناراحتی‌های رحمی و دردهای شدید آنی مربوط به قاعده (ماهانه) زنان و یا مربوط به ضایعات کلیوی باشد. در هر یک از انواع قولنج‌ها در صورت تشخیص ضایعه نام مربوط را می‌برند؛ مثلاً: قولنج کبدی، قولنج کلیوی، قولنج روده‌ای (که مربوط به انسداد یا تداخل قسمتی از روده باریک است)، قولنج کیسه صفرا و غیره. در هر حال قولنج با دردی شدید و ناراحت‌کننده همراه است. (فرهنگ فارسی معین)

منتهی الإرب قولنج و قولنج و قولنج هم ضبط کرده و نویسد: «بیماری است روده را دردناک که به آن خروج ثفل و ریح دشوار باشد صاحب آن را.» (منتهی الإرب)

به ضمّ اول و کسر لام، معرب کولنج است که درد شکم و درد پهلو باشد. (برهان)»

^۱ مجربات ابن‌سینا الروحانية، ص ۱۳.

^۲ مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۴۶۵.

می گوید راه درمان او به یادم آمد؛ این همان **(فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً)** است.

اما معرفتی که در پشت این قضیه است و اینکه مردم بدانند مبدأ از جای دیگری بود، همان **(مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ)** است که برای آنها نفع دارد و باقی می ماند.

البته این برای آن کسی است که چشم بیدار داشته باشد و بخواهد پند و عبرت بگیرد؛ چراکه

در آیه شریفه می فرماید:

(وَ كَأَيُّنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ).^۱

«و چه بسیار آیات و نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین وجود دارند که مردم پیوسته بر آنها می‌گذرند و مشاهده می‌کنند، درحالی‌که از آن علامت‌های توحید حق عبرت نمی‌گیرند و اعراض می‌نمایند.»

باری، مقصود از اینکه خداوند از آسمان آب فرو می‌فرستد، همان فیض قدرت است؛ به‌عنوان مثال این کتابی را که بنده از روی زمین برداشتم و یا یک وزنه سیصدکیلویی را که یک وزنه‌بردار با یک ضرب بلند می‌کند، تخیل نیست و بالاخره به‌واسطه قدرت شخص است؛ معنای «زَبَدٌ» و حباب و پُف انتساب این قدرت به «من» است که می‌گوییم: «من آن را برداشتم و اگر شما می‌توانید بیایید و بردارید.» اما چون این زبد باید از بین برود، یک میکروبی که باید هزاران برابر شود تا به چشم بیاید، وارد بدن او می‌شود و نمی‌تواند دست خود را بلند کند و مگسی را از صورتش کنار بزند؛ و اثری از هالترها و وزنه‌های سیصدکیلویی باقی نمی‌ماند. این دیدگاه معنای **(مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ)** است.

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۵.

برداشت توحیدی از کیفیت شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هنگام وفات به همه درس عبرت می‌دهد و می‌گوید: ای مردم، ببینید آن علی که در خبیر را کند و خورشید را با اشاره‌ای برگرداند^۱، به چه روزی افتاده است! ای مردم، ببینید کسی که با عمروبن‌عبدود که یک بچه‌شتر را بر روی دست می‌گرفت درافتاد^۲، به چه وضعی افتاده است!

چون ابن‌ملجم شمشیر را سم داده و سم در بدن امیرالمؤمنین اثر کرده بود، نمی‌توانستند دست خود را بلند کنند و دیگران عرق پیشانی را با دستمال خشک می‌کردند، و آن‌قدر روی حضرت زرد شده بود که تشخیص داده نمی‌شد دستمال زردی که به سر بسته بودند زردتر است یا صورت مبارک!^۳

توحید، امام و غیر امام نمی‌شناسد و امیرالمؤمنین می‌گوید: این وضع من است که امام شما هستم؛ شما هم حساب خود را داشته باشید. علم من علم خداست؛ قدرت من قدرت اوست؛ حیات من هم حیات اوست؛ اگر به من نگاه کنید **(فَيَذْهَبُ جُفَاءً)** است و همان علی که خورشید برمی‌گرداند را در خاک دفن می‌کنند و تمام می‌شود!

تفاوت در اینجاست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سرّ **(مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكْتُ فِي الْأَرْضِ)** رسیده بود و لذا هنگامی که در خبیر را می‌کند، بر دشمن غلبه

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۵۶۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۲۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳.

^۲ الإرشاد، ج ۱، ص ۹۷.

^۳ الأمالی (مفید) ص ۳۵۲.

می‌کند،^۱ نخل می‌کارد، چشمه و قنات حفر می‌کند،^۲ در همه حال می‌گوید: «او» کرد و عملش را از او می‌بیند، ولی ما می‌گوییم: ما کردیم و از او نمی‌بینیم.

تعلیم توحیدی امیرالمؤمنین در جنگ جمل به محمدبن حنفیه

در نبرد جمل به محمدبن حنفیه می‌فرماید:

يَا بَنِي، تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ؛ عَضَّ عَلَى نَاجِدِكَ؛ أَعْرَ اللَّهُ جُمَّمَتَكَ؛ تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَتَكَ؛ أَرْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَغَضَّ بَصْرَكَ.^۳

«ای نور دیده، پسرک من! اگر در جنگ کوه‌ها از جا کنده شد، تو ثابت قدم باش؛ دندان‌هایت را بر هم بفشار و کاسه سرت را به او عاریت سپار (به نحوی که تصور کنی جمع‌جمه و مغز سر نداری و عاریه به دست خداوند است)؛ قدم‌هایت را چون میخ بر زمین بکوب؛ (جلوی پای خود را مبین، بلکه) چشم خود را بر آخر جمعیت بینداز (و دیگر وجودی در مقابل خود مبین تا موجب ترس و وحشت تو گردد.)»!

حضرت فنون جنگی و کیفیت مواجهه با دشمن را به فرزندانشان تعلیم می‌دهند^۴ و در ادامه همه این مطالب به اصل (ما يَنْفَعُ النَّاسَ) توصیه می‌کنند و می‌فرمایند:

وَأَعْلَمُ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ

؛^۵ «بدان که نصرت و پیروزی فقط از جانب خدای سبحان است.»

حضرت در اینجا به محمدبن حنفیه می‌فرماید: باید بدانی که بالا و پایین رفتن شمشیر تو و حرکت اسبی که تو را به جلو می‌برد، با قوه و قدرت چه مبدئی است؛ این نکته مراد از همان (ما يَنْفَعُ النَّاسَ) در آیه شریفه است.

^۱ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۰۲؛ الأمالی (للصدوق) ص ۵۱۳؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۶۳.

^۲ الکافی، ج ۵، ص ۷۴؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۵، ص ۱۴۷؛ الیقین، ص ۱۳۳؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۵؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۷.

^۳ المناقب، ج ۳، ص ۱۵۵؛ نهج البلاغه (عبدالله) ج ۱، ص ۴۳.

^۴ امروزه تمام جنگ‌ها براساس نامردی است. با فشردن ماشه یک موشک، کوچک و بزرگ، زن و مرد منطقه‌ای را از بین می‌برند. زمان سابق نامردی نبود؛ اگر کسی شمشیر داشت، طرف مقابل هم شمشیر داشت؛ اگر فردی سوار بر اسب بود، طرف مقابل نیز سوار بود و شخصی که قوی‌تر بود یا فنون بیشتری داشت، پیروز می‌شد.

^۵ نهج البلاغه، خطبه ۱۱؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۸۰، به نقل از بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۱۷۴.

تمام علوم و افعال ما، تمام ارزش‌ها، قدرت‌ها و آنچه در عالم وجود خودنمایی می‌کند، همان (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) است که دارای دو جنبه است: اول جنبه باطل و انتساب به فاعل؛ دوم جنبه حق و انتساب به مبدأ. ما همیشه جنبه فاعلی و مباشر را می‌بینیم و جنبه انتساب به مبدأ را مشاهده نمی‌کنیم؛ فرق بین عارف و جاهل در این است که جاهل کف را و عارف ماء را می‌بیند.

فرد جاهل در هر قضیه‌ای از امور زندگی خود کفی را می‌بیند که بعد از مدتی از روی آب کنار می‌رود. من باب مثال رئیسی را پیدا می‌کند و با او رفیق می‌شود و به او پول و پلو می‌دهد تا کارش را راه بیندازد؛ اما ناگاه می‌بیند آن رئیس را عزل می‌کنند و پست دیگری به او می‌دهند. توجه صرف به ظاهر هر چه که در این عالم وجود دارد، توجه به «زبد» و حباب از بین رفتنی است، و این سزای کسی که از اول «زبد» دیده و به بیراهه رفته است، در حالی که خداوند انسان را به دیدن واقعیت امر می‌نماید.

باری، مراد از نور علم نیز در این کلام امام صادق علیه‌السلام که می‌فرمایند:

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ»

، همان (بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ) در آیه شریفه است؛ این مرتبه اول از معنای کلام امام صادق علیه‌السلام است.

بنابراین، مطالبی را که فرامی‌گیریم اعم از طب، هندسه، معماری، فقه و فلسفه علم نیست، بلکه محفوظاتی است که در ذهن ما جمع‌آوری می‌شود زیرا این علوم یک پدیده ظاهری است که برای انسان روشن می‌شود و دیگر جنبه انکشاف از واقع ندارند، درحالی‌که حقیقت علم آن چیزی است که در زیر این پدیده نهفته است و آن عبارت از نوری است که *مِنَ اللّٰهِ وَ مِنَ الْمَبْدَءِ نَزَلَ اِلَيْنَا*.
اِنْ شَاءَ اللّٰهُ امیدواریم که خداوند متعال چشمان ما را بصیر و بینا کند و به حقّ محمد و آل محمد حقیقت علم و نور توحید را که از بین‌برنده همه شکوک، تشویشات، اضطرابات است، برای ما روشن نماید.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ